نگاهی به دید گاها ومستندات موافقین ومخالفین مشرع بودن ائمه (ع)در علم اصول فقه

سید محمد تقی موسوی، فارغ التحصیل سطح چهار جامعه المصطفی(نویسنده مسئول)

M ..t.musavi53@gmail.com

محمد علی نجیبی، فارغ التحصیل سطح چهار جامعه المصطفی alimnajibi@yahoo.com

تاریخ وصول:۱۴۰۰/۴/۱۵ تاریخ تصویب:۱۴۰۰/۹/۳۰

چکیده

مشرع بودن ائمه (ع)یکی از مباحث مهم واختلاف بر انگیز میان فقهاءواصولیین امامیه است هرکدام از اصولیین سعی در ارائه دلیل بر رد ویا موافقت آن نموده که دو گروه موافق ومخالف را تشکیل می دهد سیر منطقی این تحقیق بر این اسلوب استوار است که درابتداءدیدگاه مفهوم شناسان مورد بررسی واقع شده وپس از آن به بیان نظریه های موافقان مشرع بودن ائمه پرداخته است وهمچنین دیدگاه مخالفان رانیز مورد واکاوی قرارداده است پس از بررسی دیدگاه موافقان ومخالفان تشریع، به ادله ومستندات مشرع بودن ائمه پرداخته است.

واژه گان کلیدی:

ائمه علیهم السلام، مشرع، اصولین، پیامبر(ص) امامیه،

مقدمه:

شریعت سنت‌هایی است که خداوند در قالب دین قرار داده و بدان دستور داده است؛ مانند نماز، روزه حج اعمال خیر به بیان واضح«شرع»؛ یعنی آیینی که خداوند برای بندگان روشن و آشکار ساخته است شارع درکاربردهای علمی بویژه در کتب فقهی، اصولی و کلامی یعنی خداوند، از آن جهت که او بنیان‌گذار شرع بوده و تنها وی شارع حقیقی به شمار می‌رود. خدای متعال ، شارع یا قانون‌گذاری است که اصل دین را برای هدایت

انسان‌ها آفریده و چون وی خالق انسان، طبیعت و رابطه میان انسان و طبیعت است، برای سعادت او قوانین و احکامی را انشاء و اعتبار کرده است

در قرآن کریم آیاتی آمده است که انحصار تشریع به خداوند را اوّلاً و بالذات ثابت می‌کند یعنی تشریع و قانون‌گذاری فقط شایسته خداوند است زیرا او هم مالک انسان و عالم و حکیم بوده و هم نسبت به آنها مهربان می‌باشد.البته خداوند بنا به مصالحی، وظیفه تشریع را به پیامبر اکرم(ص) نیز واگذار کرده است، ولی شارع بودن پیامبر(ص) هم‌طراز شارع بودن پروردگار نبوده، بلکه در راستای آن می‌باشد.

قرآن کریم در پاره‌ای از موارد، حکم و مخصوصاً حکم تشریعی را به غیر خداوند هم نسبت داده است، از جمله: درباره رسول خدا(ص) می‌فرماید: در میان اهل کتاب طبق آنچه خداوند نازل کرده، داوری کن آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید».همچنین بر اساس روایات متعدد، مقام تشریع و وضع قوانین که از آن به ولایت تشریعی تعبیر می‌شود، از جانب خداوند به رسول خدا(ص) عطا شده است اما درباره شارع بودن امامان معصوم(ع) اختلاف دیدگاه وجود داردیکی از دیدگاه‌ها این است که ائمه اطهار(ع) نیز بر احکام شرعی ولایت تشریعی دارند و به منزله شارع هستند و برای اثبات آن این‌گونه دلیل آورده‌اند که از طرف دیگر در خصوص ائمّه اطهار(ع) روایات مستفیضه‌ای در این زمینه داریم؛ وقتی ائمّه اطهار(ع) دارای دو جهت عصمت و علم الهی هستند، هیچ بُعدی ندارد که خداوند متعال به آن بزرگواران نسبت به احکامش که یک سلسله اعتبارات هستند اذن در تصرّف داده باشد.

فقها واصولیین شیعه در مورد مشرع بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام، نظر متفاوت بیان کرده اند و برخی از علما آنان را مشرع می دانند و برخی از علما آنان را مشرع نمی دانند. با توجه به روایات موجود در این زمینه و تبیین روایات مخالف مقام تشریع می توان گفت از نظر معارف دینی پیامبر اکرم صلی الله و امامان معصوم علیهم السلام دارای مقام تشریع هستند.

۱.مفهوم شناسی

۱/۱شارع

الف:شارع در لغت از ریشه شرع است واژه شرع در لغت به معنای اظهار،راه روشن،گشودن و شناساندن طریق است(راغب اصفهانی،مفردات الفاظ القرآن ۱۴۱۲: ۴۵۰؛طریحی، مجمع البحرین ، ۱۳۷۵ :۴ / ۳۵۲)

ب: شرع و «شریعت»، سنت‌هایی است که خداوند در قالب دین قرار داده و بدان دستور داده است؛ مانند نماز، روزه و اعمال خیر(واسطی زبیدی، محب الدین ، تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۴۱۴: ۲۳۷/۱۱) به دیگر سخن شرع یعنی آیینی میباشد،که خداوند برای بندگان روشن و آشکار ساخته است.(فرهنگ فارسی عمید، واژه «شرع)شارع در معناهایی مانند بزرگراه آمده است (جوهری، تاج اللغۀ و صحاح العربیۀ ۱۴۰۳ :۳/ ۱۲۳۶)

ج:شارع به معنای عالم ربّانی،ووضع‌کننده قانون مورد استفاده قرارگرفته است (تاج العروس، همان:۱۱ /۲۴۰) بستانی، فرهنگ ابجدی عربی – فارسی، مترجم، مهیار، رضا،۱۳۷۵ : / ۵۱۰)

د: شرع بر فعل لازم و متعدی هر دو آمده است و شارع بمعنی شریعت گذار و قانونگذار و همچنین بمعنی آشکار است. شرّع در آیه جمع شارع و بمعنی آشکار میباشد یعنی: در روز سبت(شنبه) ماهیان آنها آشکار می آمدند و روی آب ظاهر میشدند و در غیر سبت آشکار نمیشدند(قریشی، قاموس قران ۱۴۱۲ : ۴ / ۱۶)

جمعبندی

در مجموع ازبررسی که برای معنای لغوی شارع گردید معنای دوم ساز گاری بیشتر با موضوع تحقیق دارد.

۲/ ۱شرع دراصطلاح

واضع قانون؛ خدا و پیامبر شارع یا قانونگذار اسلامی، کسی است که اصل دین را برای هدایت انسان‌ها آفریده و چون وی خالق انسان، طبیعت و رابطه میان انسان و طبیعت است، برای سعادت او قوانین و احکامی را انشا و اعتبار کرده است در قرآن کریم آمده است: إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ یعنی تشریع و قانون‌گذاری فقط شایسته خداوند است، زیرا او هم مالک انسان و عالم و حکیم بوده و هم نسبت به آنها مهربان می‌باشد.البته خداوند بنا به مصالحی، وظیفه تشریع را به پیامبران نیز واگذار کرده است، اما شارع بودن خداوند اصیل وبالذّات است، ولی شارع بودن پیامبران در طول شارع بودن خداوند است، و به همین دلیل در اسلام «فرض اللّه» و «فرض الرسول» وجود دارد.درباره شارع بودن امامان معصوم علیهم السّلام اختلاف است یکی از دیدگاه‌ها این است که ائمه اطهار(ع) نیز بر احکام شرعی ولایت تشریعی دارند و به منزله شارع هستند.(عبد البر، محمد زکی، تقنین اصول الفقه، بی تا:/

۲۸،فاضل تونی، الوافیهٔ فی اصول الفقه، ۱۴۱۵ : ۵۹؛مغنیه، علم اصول الفقه فی ثوبه الجدید، ۱۹۷۵: ۸۳؛فرهنگ نامه اصول فقه،۱۳۸۹: /۴۹۷)

تفویض در لغت

تفویض در لغت چنا نکه در صحاح، مقائیس اللغهٔ و النهایهٔ و سایر کتب لغت آمده است؛ یعنی واگذار کردن امری به دیگری. (جوهری، صحاح ۳ / ۱۰۹۹ ؛ ابن فارس، معجم مقائیس اللغهٔ ۴ / ۴۶۰ ؛ ابن اثیر، النها یه،۳ / ۴۷۹)ابن اثیر و ابن منظور و زبیدی می افزایند: حاکم کردن اودر آن امر یعنی وقتی امری به دیگری واگذار شد خود آن شخص میتواند در آن تصرف وسلطنت داشته باشد. (ابن اثیر، النهایهٔ ۳ / ۴۷۹ ؛ ابن منظور، لسان العر ب ۷۱۰ / ۲۱۰ ؛ زبیدی، تاج العرو س ۱۰ / ۱)لذا فیومی مینویسد: فوض أمره إلیه تفویضاً سلمَّ أمره إلیه. کارش را به دیگری واگذار کرد از مصدر تفویض یعنی کارش را به دیگری تسلیم کرد (فیومی همان)در قرآن کریم آیهٔ ۴۴ سوره مبارکهٔ غافر این واژه به معنای واگذار کردن امر به خدا آمده است:وَ أُفَوِّضُ أَمْری إِلیَ الله. در احادیث شریفه نیز به معنای واگذاری امور به کار رفته است.

تفویض دراصطلاح

تفویض در اصطلاح حدیث و کلام بسیار مشابه و نزدیک به هم است. این معانی عبارت

است از واگذاری امور به خداوند و اراده تشریعی او را بر خود مسلط کردن، واگذار کردن

برخی امور دین و شریعت؛ مثلاً افزودن تعداد رکعات نماز یا تعیین فرائض به پیامبر اکرم و اهل بیت، واگذار کردن اموری چون خلقت جهان و روزی دادن و میراندن و زنده کردن مخلوقات به پیامبر و ائمه، تفویض تشریعی خدا به انسانها (برنجکار، دانشنامهٔ جهان اسلام، «مدخل تفویض ۷ / ۷۵۰ ۷۵۲ .) که این معنای آخر همان تفویض در مقابل جبر است، شیخ مفید در تعریف این نوع تفویض میفرماید: «تفویض یعنی برداشته شدن منع از رفتار مردم، تا هرکاری که بخواهند انجام دهند(شیخ مفید، تصحیح اعتقادات الإمامی ، ه « :۴۷ التفویض هو القول برفع الحظر عن الخلق فی الأفعال و الإباحهٔ لهم

مع ما شاءوا من الأعمال و هذا قول الزنادقه و اصحاب الاباحات...)مراد از تفویض در این پژوهش تفویض به معنای واگذاری امر دین و شریعت به پیامبر وامامان است که همان اختیار جعل احکام باشد. این معنا چنا نکه ذکر شد یکی از معانی

اصطلاحی در کلام و حدیث است.

قبل از آنکه وارد استدلال دیدگاهی موافقین ومخالفین موضوع بحث گردیم بهتراست نگاهی کوتاهی داشته باشیم به مبلغ ومبین ومشرع بودن ائمه (ع) وتوضیح مطالبی درباره این الفاظ تاپژوهشگران بهتر استفاده نمایند.

الف:مُبیّن ومُبلّغ بودن ائمه(ع)

درباره امامان (ع) وقتی گفته می‌شود که آنها حق تشریع دارند، آیا به معنای این است که مستقلاً احکام را از خدا می‌گیرند و برای مردم بیان می‌کنند؟ یا این که امامان فقط حق تبین کلام نبوی را دارند، در این جا بیشتر متفکران اسلامی معتقدند که امامان معصوم (ع) حق تشریع مستقل نداشته و فقط مبیّن احکام نازل شده بر پیامبر هستند که به بعضی از آنها اشاره می‌شود. یکی ازمبانی این است که ما ائمه را منبع و مصدر برای تشریع بدانیم. در این صورت همه یکی می‌شوند دراین مورد روایاتی است که ائمه را به منزله نور واحد می‌داند

مبلغ بودن به این معناست که اگر امیرالمؤمنین (ع) مسئله یا حکم فقهی را بیان فرمودند این را به عنوان نقل از رسول خدا(ص) و رسول خدا هم این‌را به عنوان مبلّغ و مبیّن بیان کرده‌اند؛ قائلین به این مبنا به آیه «**إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّه**»(**انعام/۵۷**) تمسک می‌کنند. طبق این نظریه حکم از طرف خداوند متعال توسط جبرائیل به پیامبر وحی شده و ایشان هم حکم را بیان می‌کند. نسبت به ائمه هم طبق این مبنا تعبیر محدَث بودن مورد استفاده قرار می‌گیرد. طبق این مبنا برخی از بزرگان در تفسیر برخی روایات را ذکر کرده و قائل به وحدت در تشریع شده و می‌گویند لامشرّع إلا الله.

ب:مشرع بودن ائمه(ع)

اما اگر بعد از خدای تبارک و تعالی، چنانچه رسول خدا در درجه اول و بعد ائمه ولایت در قضا و حکومت دارند، منبع برای تشریع هم هستند که از آن به ولایت در تشریع تعبیر می‌کنیم مسئله تفاوت پیدا می‌کند. به نظر میرسد این مبنا که توسط مرحوم آخوند پایه‌گذاری شده مبنایی محکم است

۲:دیدگاه ها ی فقهاء واصولیون موافق مشرع بودن ائمه(ع)

بسیاری از فقهاءواصولیین امامیه براین عقیده اند که ائمه (ع) ازجانب خداوند مشرّع هستند وبرای تایید دیدگاه های خود وبه دلائل متقن مانند قران کریم واحادیث شریف استناد جسته اند واین پژوهش براساس سیرتاریخی فقه شیعه اقوال را بررسی نموده

شیخ صدوق

وی معتقداست مراد از تفویض این باشد که خدا چون پیامبر خود را به مرتبه کمال رساند، چنانکه جز آنچه را موافق حقّ باشد نمی‌پذیرد و با خواست او مخالفت نمی‌کند، در این صورت به منظور اظهار شرف و کرامت پیامبر تعیین برخی از امورمانند افزودن بعضی از رکعات و تعیین نمازها و روزه‌های مستحب را به او تفویض کرده و این تفویض را به وسیله وحی از جانب خود مورد تأ کید قرار داده است. چنین تفویضی چه از جهت عقل و چه از جنبهٔ نقل فسادی در آن نیست بلکه در بسیاری از اخبار بیاناتی آمده و این گونه تفویض اختصاص به پیمبر(ص)ندارد، بلکه در باره أئمّه (ع) جاری و ساریست. (صدوق، ترجمه،من لا یحضره الفقیه، ۱۳۷۸: ۶/ ۵۷۶)یکی از دیدگاه‌ها این است که ائمه اطهار(ع) نیز بر احکام شرعی ولایت تشریعی دارند و به منزله شارع هستندصاحب حدائق ازجمله فقهایی است که وجوب خمس را از تشریعات ائمه می‌داند ایشان می‌نویسد:« بعضی روایات دلالت می‌کنند همان‌گونه که حق تشریع به رسول خداواگذار شده، به امامان نیز داده شده است (قد فوض إلیهم کما فوض إلی رسول اللّه(ص))(بحرانی، الحدائق الناضرة، ۱۴۰۵: ۱۲/ ۳۵۷.)

دیدگاه مرحوم شیخ انصاری

مرحوم شیخ در بیان اصل نظریه می نویسد عمومات وارد شده در قرآن و یا سنت پیامبر به عنوان حکم ظاهری و مقیّدات و مخصصاتی که بعداً در کلام صادقین آمده حکم واقعی است به این بیان که هر چند خدای تبارک و تعالی و پیامبر واقعا خصوص را اراده کردند اما آن را به صورت متصل نیاوردند بلکه علم این مخصصات توسط پیامبر به امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین به وصیّ بعدی تا خاتم الاوصیاء (ع) منتقل شده‌است مرحوم شیخ در ادامه می‌فرماید انصاری، با تتبع اخبار به این نتیجه می‌رسیم که عمومات و اطلاقات به حسب ظاهر خالی از قرینه متصله است در نتیجه وظیفه تبین این عمومات و سایر مسائل توسط پیامبر به وصی بعدی و توسط وصی بعدی به سایر اوصیاء به ودیعه گذاشته شده‌است. در مرحله بعد اوصیاء آنچه را که بیانش به مصلحت بوده بیان کردند و آنچه را که مصلحت در اخفای آن بوده مخفی کردند (فرائد الأصول، ۱۴۲۸ :۴ /۹۶)

در عبارت شیخ دو احتمال وجود دارداحتمال اول علم تک تک مخصصات و مقیّدات توسط پیامبر به امیرالمؤمنین (ع) داده شده‌است و فرموده خاص این عام فلان مطلب است.احتمال دوم ائمه (ع) به سبب قوّه‌ای که خدای تبارک و تعالی نزد ایشان قرار داده‌است می‌توانند بفهمند مخصص این عام چیست و مرادشیخ ازبیان «اودعه علم ذلک» هم همین قوّت، قدرت و توانایی در فهم است. به نظر میرسد این احتمال اقوی است.

در توضیح مطلب باید بگوئیم در مورد عمومات و اطلاقات قرآن کریم از امیرالمؤمنین (ع) چنین وارد شده که در هنگام نزول هر آیه پیامبر اکرم(ص) در مورد شأن نزول، هنگام نزول و سایر خصوصیات برای من توضیح می‌دادند تمام اینها تحت عنوان مصحف

امیرالمومنین جمع‌آوری و پس از پیامبر توسط ایشان منظم شد. اما در مورد اطلاقات و عموماتی که از پیامبر صادر شده‌است چنین کلامی را از امیرالمؤمنین نداریم. مگر قائلی بگوید به قیاس مساوات یا اولویت یا به حسب ظاهر حال چون پیامبر قرآن را چنین توضیح داده پس در مورد کلمات خودشان هم همین روال ادامه داشته‌است.

در مقابل این ادعا باید گفت معنای این حرف که پیامبر به امیرالمومنین هزار باب از علم را یاد داد که از هر بابی هزار باب باز شد(صفارقمی،بصائر الدرجات۱۴۰۴: ۳۰۳/۱.) این نیست که پیامبر تک تک ابواب را به امیرالمؤمنین یاد داد بلکه به این معناست که آن قوه‌ی قدسیه‌ی الهیه که توسط خداوند در نفس پیامبر قرار داده شده، در امیرالمؤمنین و سایر ائمه هم بوده و به برکت آن قوه و همچنین مصحف امیرالمومنین، علم الکتاب که علم به ظاهر، تفسیر و باطن کتاب است در نزد ائمه وجود دارد.

ضمن این‌که بیان تک تک ابواب اولاً واقع نشده و ثانیاً خلاف متعارف و ظاهر حال است. متعارف و ظاهر حال از تعلیم هزار باب از علم این است این قوه با عنایت پیامبر به ایشان اعطا شده‌است. اعطا به عنایت پیامبر به این سبب است که شئون و فرق بین نبی و امام حفظ شود و اینها مساوی با یکدیگرَ نباشند؛ چون اینها وصی پیامبر هستند پس نبی به عنوان واسطه‌ی در ثبوت برای ایداع این قوه در نفوس ائمه معصومین (ع) می‌شود. این همان چیزی است که ما از آن به تفویض یاد می‌کنیم و این مطلب در روایاتی که مشتمل بر تفویض تشریع به ائمه (ع) مانند پیامبر است، وارد شده‌است. و غیر از این چیز دیگری نبودند. روایات باب الحجه مسئله‌ی تفویض در تشریع را برای ائمه درست می‌کند و نبی هم واسطه در ثبوت این مقام می‌شود. لذا شیخ می‌فرماید :النبیّ(ص) جعل الوصیّ علیه السّلام مبیّنا لجمیع ما أطلقه و اطلق فی کتاب اللّه، و أودعه علم ذلک و غیره.(انصاری، همان)

به نظر میرسد از عبارت مرحوم شیخ تفویض استفاده می‌شود و این‌که شیخ می‌فرماید «المستفاد من التتبع فی الاخبار» یعنی اخباری که مربوط به شئون ائمه است نه این‌که مراد اخباری باشد که از صادقین رسیده‌است چون مخصص و مقیّد در کلمات صادقین و روایات مطلقه‌ی در کلمات پیامبر نیاز به تتبع ندارد و اصلاً عنوان مسئله مورد بحث است.

شاهد اصلی ما ذیل عبارت شیخ است که می‌گوید «فبیّنوا ما رأوا فیه المصلحهٔ» یعنی تشخیص مصلحت در بیان و اظهار در اختیار خود اینها بوده‌است نه این‌که پیامبر به امیرالمؤمنین فرموده باشد این مخصص که مربوط به فلان کلام مطلق من است را شما یا اولادتان باید در فلان زمان بیان کنی چون در این صورت دیگر رعایت مصلحت معنا ندارد. ائمه به سبب وجود قوه‌ای که خدا برایشان قرار داده زمان وجود مصلحت برای بیان مخصص را تشخیص داده و در همان زمان بیان می‌کردند. در نتیجه این احتمال وجود دارد که بعضی از مقیّدات و مخصصات هم ذکر نشده و حضرت حجت (عج) آن‌ها را بیان می‌کند.(جواد فاضل لنکرانی،خارج اصول مبحث تعادل وتراجیح،۱۳۹۷ :ج۸۲)

نقددیدگاه شیخ توسط امام خمینی(رهما)

امام خمینی در نقد بیان شیخ می‌فرماید نظر شریف شیخ این است که رسول اکرم(ص) همه مخصصات و قرائن یکی یکی نزد امیرالمومنین و ایشان هم برای وصی بعد و هکذا به ودیعه گذاشته‌است. در توضیح فرمایش شیخ می‌گویند اگر کسی اشکال تأخیر بیان از وقت حاجت مطرح کرد در جواب می‌گوئیم چون مصلحت اهمی در کار بوده قبحی ندارد. مرحوم امام به کلام مرحوم شیخ دو اشکال دارند

اشکال اول: ابتدا می‌فرماید این‌که پیامبر تمام مخصصات و مقیّدات را نزد امیرالمؤمنین به ودیعه گذاشته و از مردم مخفی کرده باشد در غایت بُعد است و در ادامه می‌فرماید واضح البطلان است چون این کار با منصب مبلّغ بودن پیامبر که باید احکام را برای همه مردم بیان می‌کرد سازگاری نداردشاید کسی بگوید مخفی شدن احکام بر مردم و ذکر خصوصیات برای امیرالمومنین مشتمل بر مصلحتی بوده‌است. ایشان در جواب می‌فرماید چه مصلحتی اقتضا دارد که نوع احکام معطله و غیر معمول بها باشد؟ بله مثلا اگر در یکی دو مورد یا حتی بیشتر عمومات بدون مخصصات ذکر می‌شد شاید بتوان پذیرفت ولی مثلا اگر در پانصد مورد عمومات ذکر شده اما مخصصات که بیانگر حکم واقعی است ذکر نشده، چه مصلحتی چنین اقتضائی دارد که این حجم از احکام بیان نشود و معطل باقی بماند؟

اشکال دوم: نظر شیخ با آن‌چه پیامبر در حجۀ الوداع فرمود سازگاری ندارد چون وقتی پیامبر فرموده هر چیزی که شما را به بهشت نزدیک کند و از آتش جهنم دور کند را برای شما بیان کردم معنا ندارد که بگوئیم بسیاری از احکام واقعیه را فقط برای امیرالمؤمنین بیان کرده‌است.(خمینی، الرسائل، بی تا : ۲ /۲۶)

مناقشه درکلام امام(ره)

فرمایش امام خمینی(ره) را ملاحظه فرمودید. به نظر میرسد چند مناقشه بر کلام ایشان وارد اولاً برداشتی که امام از عبارت شیخ کردند یعنی بگوئیم مقصود شیخ این است که نبی اکرم(ص) تمام مخصصات و مقیدات را برای امیرالمؤمنین بیان فرموده اما برای سایر مردم بیان نکرده و امیرالمؤمنین هم برای وصی بعدی و همین‌طور تا آخر، به نظر میرسد صحیح نیست. معلوم شدکه از عبارت شیخ استفاده می‌شود که «اودع علمه إلی الوصی» یعنی علم اینها نزد وصی وجود دارد نه این‌که تک تک اینها را بیان فرموده باشد و لذا این تعبیر شیخ که می‌فرماید «فبیّنوا ما رأوا فیه المصلحۀ» مؤید مسئله‌ای است که ما به آن قائل هستیم و از عبارت شیخ هم می‌خواهیم همین را استفاده کنیم. به نظر میرسد مشرعیّت ائمه در طول مشرعیّت رسول اکرم قرار دارد.

ثانیاً ایشان دو راه را ذکر کرده و در راه اول فرمودند پیامبر مخصّصات و مقیّدات را برای همه بیان کردند نه برای شخص خاص ولی در آن زمان «لم یکن دواعی الحفظ فی صدر الشریعة و أول بدء الإسلام قویة لم یضبط جمیعها بخصوصیاتها الا من هو بطانته و أهل بیته». مناقشه این مطلب روشن است چون این‌که می‌فرمایند دواعی حفظ در اول اسلام قوی نبوده نه این‌که صحیح نیست بلکه مطلب درست عکس آن است به این بیان که دواعی برای ضبط قرائن، مخصصات متصله و فرمایشات پیامبر زیاد بوده و لذا مسئله منع تدوین حدیث به وجود آمد.

بیان نائینی(ره)

فرق این راه و بیان نائینی در این است که نائینی می‌گوید پیامبر مخصصات را برای همه ذکر کرد و دیگران هم داعی ضبط داشتند لذا ضبط کردند منتهی این ضبط کم و زیاد است یعنی بخش اعظمش در اختیار امیرالمؤمنین و بخشی هم در اختیار دیگران است. با بروز مسئله منع تدوین حدیث اینها دیگر جرأت بیان نداشتند. در مقابل مرحوم امام می‌فرماید لم یضبط إلا امیرالمؤمنین.در راه دوم می‌فرمایند ائمه امتیاز ذاتی نسبت به بقیه مردم در فهم قرآن و سنت داشتند یعنی علم تمام آنچه که در قرآن از اصول کلیه و تفریعاتش و همچنین از عمومات و مخصصاتش بوده، نزد ائمه وجود داشته که این احتمال ظهور در همان مشرعیّت دارد. طبق این راه ائمه به سبب قوه‌ی قدسیه الهیه می‌توانستند بفهمند این عام مخصصی دارد یا نه؟ در نتیجه نیاز به بیان خداوند متعال یا پیامبر در آن مورد خاص نداشتند. به بیان دیگر ادعای ما در مسئله مشرعیت این است که حتی لو لم یبیّن النبی المخصص یا المقیّد اینها قدرت فهم مقیّد و مخصص را به برکت آن علمی یا قوه ذاتی داشتند پس حتی اگر حکمی از باطن قرآن توسط ایشان استفاده شود باز هم تحت مصداق تشریع قرار می‌گیرد.

بله درست است در روایات آمده که ائمه فرمودند نزد ما جفر، جامعه، مصحف علی، مصحف فاطمه و... است ولی منافاتی ندارد که ورای اینها آن قوه قدسیه را هم داشته باشند چون آن قوه‌ی قدسیه و امتیاز ذاتی به این وجودات مقدسه در فهم کتاب و سنت کمک می‌کرد و اصلاً شاید بتوان ادعا کرد که ایشان مثلاً نیازی به رجوع مصحف علی هم نداشتند. این مسئله هر چند در موضوعات هم جاری است ولی خصوصاً در باب احکام بسیار وجود دارد.

عدم استفاده ائمه از علم غیبی

از آن طرف ائمه گاهی اوقات از علم‌شان استفاده نمی‌کردند. مثلاً امام صادق وارد منزل می‌شدند و سؤال می‌کردند فلانی کجاست؟ بعضی از آدم‌های نادان که قوت علمی ندارند می‌گویند پس امام هم مثل مردم عادی بوده‌است چون ما هم وقتی وارد منزل می‌شویم سؤال می‌کنیم فلانی کجاست؟ اگر امام علم غیب داشت نباید سؤال کند! این حرف و برداشت صحیح نیست چون

این‌طور نبوده که ائمه همه جا بخواهند از علم غیب‌شان استفاده کنند. خیلی از اوقات یا برخی از اوقات به روش معمولی در سؤالات سؤال می‌کردند.یک علتش این بوده که اگر اینها می‌خواستند دائماً از علم غیب‌شان استفاده کنند مثلا امروز این صحابی که آمد بفرماید تو دیشب فلان چیز را خوردی یا پسرت فلان حرف را زد، مردم قائل به الوهیت اینها می‌شدند. پس گاهی اوقات همینطور به صورت طبیعی برخورد می‌کردند که این مسائل پیش نیاید. مثلاً در جریان محروم بودن زن در باب ارث از زمین روایتی وارد شده که امام باقر (علیه السلام) در این مورد به کتاب علی استناد کرده و می‌گویند «**هَذَا وَ اللَّهِ خَطُّ عَلِيٍّ ع بِيَدِهِ وَ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ** (ص» گویا قبول این مطلب در آن زمان حتی توسط شیعیان هم بسیار سخت بوده است.

می‌شود تشبیه ناقصی کنیم به این‌که گاهی انسان مطلبی را حفظ است و اگر مقداری به خود فشار بیاورد آن مطلب به ذهنش می‌آید ولی باز کتاب باز می‌کند. واضح است که در این قبیل موارد باز کردن کتاب با حفظ بودن مطلب منافاتی ندارد. روایات هم موید این مطلب است که اگر ائمه می‌خواستند در مورد چیزی بدانند به آن علم پیدا می‌کردند.

نکته دیگر سازگاری دو راه ارائه شده توسط امام با اصل مسئله است. سازگاری راه اول با «ما من شیء یقربکم» روشن است و از ذیل عبارت ایشان هم استفاده می‌شود تمایلشان برای حل مسئله به سبب این راه خیلی بیشتر بوده‌است. اما امام مطلبی در مورد سازگاری راه دوم نسبت به «ما من شیء یقربکم» ندارند. به نظر میرسد سازگاری به این است که رجوع به اصل امامت یکی از مهم‌ترین مسائلی است که در مورد تقرب به بهشت و دوری از جهنم باید رعایت شود. امام هم حتماً به اهمیت جایگاه امامت در تقرب به بهشت و دوری از جهنم قائل است.

طبق راه دوم بهترین کار این است که عنوان مشرع را برای ائمه اثبات کنیم و در نتیجه معنایی که امام برای عبارت مرحوم شیخ بیان کردند لازم نیست و اشکالات ایشان هم به مرحوم شیخ وارد نیست. ولی اگر بخواهیم طبق ظاهر عبارت امام جلو بیائیم و بگوئیم امام نمی‌خواهد مسئله تشریع را مطرح نکند، پس باید ببینیم امام چه چیزی را مدنظر داشته‌اند؟ شاید باید بگوئیم امام می‌خواهد بگوید روی امتیاز ذاتی که اینها دارند خودشان فهمیدند پیامبر یک چنین مخصصی و مقیدی آورده‌است و لازم نیست پیامبر آن را پیش امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین پیش وصیّ بعدی و هکذا به ودیعه بگذارد.(لنکرانی همان:جلسه ۸۲)

آقا ضیاء عراقی

آق ضیاء عراقی از جمله اصولین است که قائل به مشرع بودن ائمه هدی هستند.ایشان درکتاب اجتهاد وتقلید در نتیجه بحث بر این عقیده است که مسئله عصمت مرتبه عالی فوق مراتب عدالت است که شامل ائمه به جمیع مراتبش میشود عصمت صفت قدسیه است که خداوند به انبیاء وائمه دین علیهم السلام افاضه کرده است حتی فکر وخیالش معصوم است وعصمت مطلقه

مخصوص معصوم استکه خطا ولغزش وسهونسیان در انها وجود ندارد چون قوه الهیه ربانی درانها وجود دارد وانها دارای ولایت تکوینیه است که میتواند درعالم خلقت تصرف کند علاوه بر این ولایت تشریعی نیز دارنددراوامر ونواهی دینیه میتوند دخالت کند. علاوه بر محقق عراقی، اخوند خراسانی مرحوم مظفر نیز از موافقین مشرع بودن ائمه است.(عراقی،الاجتهاد و التقلید،۱۳۸۸: ۲۵۵ /۲۵۶.)))همچنین محقق اصفهانی درحاشیه مکاسب(محقق اصفهانی، حاشیه المکاسب، ۱۴۱۸: ۲ /۳۷۸)ومرحوم مظفر دراصول فقه(مظفر،اصول الفقه بی تا: ۶۵/۳. »ومرحوم شیخ جواد تبریزی در مسائل علم اصول(تبریزی،دروس فی مسائل علم الأصول، ۱۳۸۷ : ۵، /۹۴.) این دیدگاه را پذیرفته اند

از مرحوم آقای خوئی در اصول نقل شد که ایشان نسبت به ائمه فرمودند هم مبیّنون لا مشرعون(مصباح الأصول ج۲، ص: ۴۶۳.) اما در صراط النجاۀ که کتاب استفتایی بسیار خوبی است و مرحوم تبریزی هم بر آن حاشیه دارند ذکر شده که ایشان (مرحوم آقای خوئی) در جواب کسی در مورد روایات تفویض کتاب کافی سؤال می‌کند می‌فرمایند «التفویض فی التشریع إلی النبی صلی اللّه علیه و آله و سلّم فی الشریعۀ أمر ثابت فی الجملۀ، و سنن النبی صلی اللّه علیه و آله و سلّم فی الدین أمر معروف» ایشان هم از سنّ رسول الله، شرّعه رسول الله متوجه شده‌اند لذا می‌گوید سنن نبی امر ثابت و معروفی است. در ادامه مثال می‌زنند به غسل جمعه که از تشریعات پیامبر بوده‌است.در ادامه می‌گویند کسی فکر نکند مقصود این روایات تکوین است چون ما یک تفویض باطل داریم و آن این است که بگوئیم خدای تبارک و تعالی آسمان و زمین و بشر و موجودات را خلق کرد و بعد خودش را از تأثیر جدا کرد و تمام و کل تأثیر را به پیامبر و ائمه داد. مراد از تفویض مردود در علم کلام همین قسم است. اما ما معتقدیم در عین این‌که ائمه ما ولایت تکوینیه دارند و می‌توانند در عالم تصرف کنند اما تمام اینها در ظل ولایت مطلقه الهیه است و اگر او هر آنی اراده کند می‌تواند ولایتش را از هر کسی که خواست قطع کند(صراط النجاۀ (المحشی للخوئی)، ج۳، ص: ۴۴۹ و ۴۵۰.

بر خی دیگر از فقهاء معاصرنیز معتقدند«روایاتی در خصوص تفویض احکام آمده است که

ائمه نازل منزلۀ پیامبر اکرم در این جهت)ولایت بر تشریعمی باشند از این رو،

ایشان م یگوید: «ائمه از خداوند متعال اذن دارند که حکمی را خود تشریع کنند

از مجموع این عبارات به دست می آید که معتقدان به تفویض، به تفویضی بالاتر از کشف

و پرده برداری از احکام الهی نظر دارند و به صراحت تعیین حکمی از احکام را به پیامبر یا

امام نسبت میدهند و تفویض حقیقی را مد نظر داشته اند؛ یعنی دقیقاً در مقام اثبات همان

چیزی بوده اند که منکران تفویض نپذیرفت هاند.(میلانی، با پیشوایان هدایتگر ۱ / ۳۸۰ /۳۸۲.) سبحانی، ولایت تشریعی و تکوینی از دیدگاه علم و فلسفه، ۱۳۸۲: ۸۲)

دیدگاه ایت الله جواد فاضل لنکرانی

ایشان درباره مشرع بودن ائمه (ع) دیدگاه مهم را از خود به منصه ظهور گذاشته است وبرای اثبات نظریه خود به آیات وروایا ت به عنوان ادله پرداخته است آنرا با بیان روشن تجزیه وتحلیل نموده است ودر نتیجه به این نظریه دست یافته است که خداوندمنصب تشریع را به رسول گرامی اسلام وائمه داده است.

ومی فرماید:یکی از ثمرات مهم مبنای مختار ما، قائل شدن منصب تشریع بعد از خدای تبارک و تعالی برای رسول اکرم و ائمه معصومین به اذن خدا است. بسیاری از احکام بیان شده توسط ایشان که از آن با تعبیر «أنال و أنال و أنال» ذکر شده و به حسب ظاهر قرآن هم نیست شاهد بر این مدعاست. علاوه بر این روایاتی در مورد احکام روز عید قربان بیان گردید که در تاریخ نقل نشده که پیامبر نشستند تا جبرئیل نازل شود بلکه بلافاصله در جواب فرمودند «لا حرج لا حرج لا حرج» یعنی مانعی ندارد.(الکافی (ط – الإسلامیة)، ج۴، ص: ۵۰۴.)بعضی از بزرگان معتقدند اولاً تشریع النبی در احکام، موارد محدودی دارد و ثانیاً بعد از تشریع پیامبر خدای تبارک و تعالی تأیید کرد و چون خدا تأیید کرد این تشریع درست شد؛ در حالی که اولاً تشریعات پیامبر منحصر به اضافه کردن دو رکعت در نمازهای چهار رکعتی نیست و ثانیاً تأیید الهی تحکیم مقام تشریع پیامبر است نه این‌که (نعوذ بالله) پیامبر فضولتاً کاری کرد و بعد خدای تبارک و تعالی مثل عقد فضولی آن را امضا کرده باشد

مؤید دیگر برای وجود مقام تشریع، روایاتی است که در آن خدا امر دین (تشریع) و دنیا (حکومت) را در اختیار اینها قرار داده‌است.پژوهشگرانی که دنبال دلیل می‌گردند برای این‌که در اسلام ما حکومت داریم یا نداریم، یکی از بهترین دلائلش تعبیر «فوّض إلیه أمر الدین و الدنیا» است. (لنکرانی،همان،جلسه،۸۴)

۳.دیدگاه مخالفان

مشرع بودن ائمه (ع)مخالفین نیز دارد .سید مرتضی علم الهدی ازجمله مخالفین مشرع بودن ائمه هستند ایشان بر این باورند که حق تشریع اختصاص به خداوند داشته و هیچ کس حتی پیامبر نیز از این حق برخوردار نیست. سید مرتضی در کتابش فصلی را به بحث تفویض اختصاص داده که عنوان فصل، دلالت بر این می‌کند که وی تفویض تشریع را نه تنها به امامان که به پیامبر نیز نمی‌پذیرد.(فصل فی أنّه لا یجوز أن یفوّض اللّه تعالی إلی النّبیّ علیه السلام أو العالم أن یحکم فی الشّرعیّات بما شاء إذا علم أنّه لا یختار إلاّ الصّواب) علم الهدی، الذریعة الی اصول الشریعة، ۱۳۷۶: ۲ /۱۸۲)صاحب منقی الجمان شیخ حسن بن شهید ثانی

نیزمعتقدند: وظیفه امام فقط تبلیغ و تبیین شریعت است نه تشریع(عاملی، منتقی الجمان، ۱۳۶۴ :۴۳۹/۲)ازجمله مخالفین تشریع ائمه علامه طباطبایی است این مفسر کبیر براین باور است آنچه سزاوار است در این مقام به آن توجه شود، این است که دلایل فراوانی بر اکمال دین، قبل از رحلت پیامبر (ص) وجود دارد. لازمه این اکمال آن است که کتاب و سنت شامل تمام احکام شرعی می‌شود ...، و از سوی دیگر در جای خود ثابت گردیده که امام (ع)، وظیفه‌اش فقط بیان احکام است نه تشریع(طباطبایی، حاشیهٔ الکفایهٔ،بی تا:۹۸)علامه طباطبائی در جواب این سؤال فرضی که چرا به امامان نسبت مشرع بودن داده می‌شود فرمود:این فقط به این اندازه دلالت می‌کند آنچه امام (ع) نقل می‌کند همان چیزی است که پیامبر (ص) گفته است و تفسیر آن چیزی است که نبی (ص) آورده است، نه بیشتر از آن

۳/۴ شهید صدر (ره)

در این زمینه می‌گوید: « **و هکذا یتضح: أن تغیر أحکام الشریعهٔ عن طریق النسخ یکون أیضا أحد العوامل المستوجبهٔ للتعارض بین الأحادیث و النصوص. و لکن التعارض علی أساس هذا العامل تنحصر دائرته فی النصوص الصادرهٔ عن النبی صلی اللّه علیه و آله و لا تعم النصوص الصادرهٔ عن الأئمهٔ علیهم السلام لما ثبت فی محله من انتهاء عصر التشریع بانتهاء عصر النبی صلی اللّه علیه و آله و أن الأحادیث الصادرهٔ عن الأئمهٔ المعصومین لیست إلّا بیاناً لما شرعه النبی صلی اللّه علیه و آله من الأحکام و تفاصیلها** این تعارض و نص منحصر است به نصوص صادره از پیامبر (ص) و شامل نصوص صادره از ائمه نمی‌شود؛ زیرا در جای خود ثابت گردیده که دوران تشریع با مرگ پیامبر به پایان رسید و احادیث صادره از امامان فقط بیان و تفصیل احکامی است که پیامبر تشریع نمود، نه غیر آن» (صدر، سید محمد باقر، بحوث فی علم الاصول، ۱۴۱۷ :۷ /۳۰) ایت الله مکارم شیرازی ائمه را مشرع نمی داند فقط پیامبر را مشرع میداند ایشان معتقیدند پیامبر ولایت تشریعی دارد ولی امام ندارد.ومیفرماید. إلی غیر ذلک ممّا فی هذا المعنی و هذه أیضا تدل بافصح بیان علی أن الائمّهٔ المعصومین علیهم السّلام لم یشرعوا حکما من الأحکام، و کلما قالوه فهی تشریعات إلهیهٔ عن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، فإذا کان حالهم کذلک فکیف بغیرهم من الفقهاء الأعلام؟! (مکارم، انوار الفقاهۀ، ۱۴۲۵ : ۱ /۵۱۳)

از بیان این متفکر ین اسلامی می‌توان استفاده نمود که دوران تشریع، با ختم نبوت به پایان رسیده و امامان معصوم مبیّن کلام پیامبر (ص) هستند و حق تشریع به معنای قانون گذاری، ندارند.

۴.ادله

۴/۱ قرانی

۱.اولین دلیل بر مشرع بودن رسول خدا و ائمه (علیهم السلام) آیات از قرآن کریم است. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید «**ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا**».(حشر، ۷) واضح است که آیه در مقام بیان اصل این مطلب است که باید به آن‌چه پیامبر شما را به آن امر می‌کند عمل کنید. در مرحله بعد باید گفت مراد آیه این نیست که آن‌چه پیامبر نسبت به آن امر می کند ابلاغ امر خداوند متعال است بلکه مراد آن اوامری است که ایشان به عنوان این‌که خودش می‌فرماید باید مورد عمل قرار بگیرد که قدر متیقن این اوامر در مسائل فقهی و حلال و حرام است. ائمه نیز در روایات برای مشرع بودن پیامبر به همین آیه اشاره کرده‌اند که در ادامه به این روایات خواهیم پرداخت.

۴/۱/۲ آیه ۵۹سوره نساء

ما نسبت به حضرات معصومین آیه شریفه «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُم»(نساء، ۵۹) را مورد استدلال قرار می‌دهیم؛ البته با این پیش‌فرض و اصل موضوعی که مراد از اولی الامر معصومین (ع) هستند. مسلم است ائمه گاهی اوقات مطلبی را از جانب خداوند متعال یا پیامبر نقل می‌کردند ولی در این آیه می‌فرماید آن‌چه رسول و ائمه به عنوان خودشان می‌گویند را اطاعت کنید نه این‌که آن‌چه خداوند فرموده و توسط ایشان نقل می‌شود. پس همان اطاعتی که در مورد رسول باید انجام شود در مورد ائمه هم وجود دارد.

ضمن این‌که معروف است تکرار لفظ اطیعوا دلالت می‌کند که اطیعوا اول ارشادی و دومی مولوی است. در این صورت اگر مراد ابلاغ حکم خداوند متعال توسط رسول و ائمه باشد با مولوی بودن سازگاری ندارد و باز هم ارشادی است چون بازگشت به اطیعوا الله می‌کند. معنای مولوی بودن این است که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید اطاعت آن‌چه رسول یا اولی الامر به عنوان خودشان بیان می‌کند واجب است.

یعنی در مورد خداوند متعال عقل باید بگوید خدا را اطاعت کنید و اگر خدا بگوید من را اطاعت کنید مستلزم تسلسل می‌شود. اما نسبت به «اطیعوا الرسول» نمی‌توان گفت از آنچه رسول از جانب خدا می‌آورد اطاعت کنید چون این اطاعت، اطاعت الله است نه اطاعت از رسول. به نظر میرسد«اطیعوا الرسول» عنوان مستقل است یعنی اوامر و نواهی رسول را مانند خدای متعال اطاعت کنید و در مرحله بعد «اولی الامر» هم مانند رسول باید اطاعت شوند. در این آیه چند نکته باید مورد توجه قرار گیرد:

۴/۱/۲/۱دیدگاه فخر رازی

فخر رازی معترف است به این‌که چون اولی الامر در کنار خدا و رسول قرار داده شده، پس باید مقام عصمت داشته باشد به این بیان که اولاً اولی الامر در کنار خدا و رسول قرار داده شده و ثانیاً اطاعت خدا و رسول مطلق است، پس اطاعت اینها هم مطلق است و اطاعت مطلقه در جایی است که عصمت باشد. مفاتیح الغیب، ج۱۰، ص: ۱۱۲ و ۱۱۳.)

در اوایل انقلاب این آیه شریفه را می‌خواندند و اولی الامر را تطبیق به امام می‌کردند. امام یا نوشتند یا دستور دادند که این ربطی به ما ندارد فقط مربوط به معصومین (علیهم السلام) است. لذا برای اولی الامر اطیعوی دیگر نمی‌آورد چون همان اطیعوی دوم شامل این هم می‌شود یعنی در آنچه اولی الامر حلال و حرام می‌کنند. اگر فقط در مسائل مربوط به حکومت و جنگ بگوئیم خدا می‌گوید رسول خدا را اطاعت کنید، این امر باز هم ارشادی است چون هر عقل و جامعه‌ای به این نتیجه می‌رسد که باید از حاکمش تبعیت کند پس اگر بخواهیم اطیعوی دوم را مولوی قرار بدهیم راهی غیر از این نداریم.اگر کسی بگوید سلمنا پیامبر مقام تشریع دارند ولی ائمه این مقام را نداشتند؛ در جواب می‌گوئیم شاهد ما روایات تفویض است که در اصول کافی بابی به این عنوان داریم.(الکافی (ط - الإسلامیة)، ج۱، ص: ۲۶۵)در این روایات کبرای کلی وارد شده که «فَمَا فَوَّضَ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَدْ فَوَّضَهُ إِلَیْنَا». البته روایات دیگری هم داریم که امیرالمؤمنین و ائمه بعد از ایشان، همه خصوصیات و مناصب پیغمبر را داشتند الا این‌که اینها نبی و پیامبر نبودند(لنکرانی،همان،جلسه،۸۴)

۴/۱/۳ آیات ۴-۵ سوره نجم

دلیل دیگر بر وجود تشریع ائمه آیه چهار وپنج سوره نجم است آیات «وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی*إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْیٌ یُوحی»(نجم/۴و۵. قسمت دوم آیه در مورد آیات قرآن است چون کفار این آیات را مسخره می‌کردند؛ ولی قسمت اول مربوط به قوه قدسیه‌ای که در روایات نیز به آن اشاره شده‌است.

۱/۱/۴ ۴.آیات ۴/ ال عمران و۵۴/نور،و۴۰/رعد

موید دیگر هم آیه «إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونی»(ال عمران/۴) است.کسی نگوید تعابیری مانند «وَ ما عَلَی الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبین(نور/۵۴) یا «إِنَّما عَلَیْکَ الْبَلاغُ»(رعد/۴۰) دلالت بر مبلغ بودن پیامبر دارد چون حصر در این آیات حصر حقیقی نیست یعنی بگوئیم هر چه پیامبر می‌فرماید فقط بلاغ است. بله آیه در مقام بیان این مطلب است که آیات قرآن عنوان غیر وحی مانند سحر، هوی و هوس و امثال آن را ندارد.

۴/۱/۴/۱وجود تنافی بین آیات سوره نجم و مدعا وبررسی اشکالات وارده وپاسخ از آن

تا اینجا مدعای ما این شد که پیامبر و ائمه (ع) نه تنها مبین کلیه احکام هستند بلکه نسبت به برخی احکام منصب تشریع هم دارند.

۱.شاید کسی بگوید خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید «وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى*مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَى*وَ مَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى*إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى»نجم/۱-۴ و این آیه در تنافی با مدعای شماست چون خداوند می‌فرماید پیامبر هر چه می‌گوید وحی است در حالی‌که شما می‌گوئید برخی سخنان پیامبر که حکم تشریع دارد از جانب خودش است. البته اگر مبنای مبین بودن پیامبر را قبول کردیم، این آیات با آن مقام کاملاً سازگاری دارد.(تفسیر الصافی، ج۵، ص: ۸۴)

برای روشن شدن اشکال باید بیان شود شاید به دو فقره از آیات شریفه بتوان علیه این مدعا استدلال کرد:

الف- ما ینطق عن الهوی: مسلماً این فقره هیچ منافاتی با مدعای ندارد چون تشریع پیامبر به میل نفسانی نبوده تشریع واجبات، محرمات، مکروهات و... به سبب قوه إلهیه‌ای بوده که سبب می شده پیامبر «کان مسدداً، موفقاً، مؤیداً بروح القدس» باشد. ضمن این‌که وجود قوه قدسیه در تمام آنات و لحظات بوده و تنها مختص به زمان نزول وحی نبوده‌است. به بیان دیگر چون پیامبر به برکت قوه قدسیه تشریع کرده پس لا ینطق عن الهوی. بلا تشبیه اگر حاکم اسلامی (ولی فقیه) روی مصلحتی حکمی را صادر کرد، نمی‌توانیم بگوئیم این حکم صدَرَ عن الهوی چون این حکم روی مصلحتی برای جامعه اسلامی صادر شده‌است.

ب- إن هو إلا وحی یوحی: در مرجع ضمیر «هو» سه احتمال وجود دارد:

اولا.مرجع ضمیر، نطق معین است یعنی این‌که پیامبر امیرالمومنین را به جانشینی خود منصوب کردند از روی هوی نبوده‌است چون صدر آیات درباره مسئله ولایت است.ثانیا:مرجع ضمیر، قرآن باشد یعنی آنچه پیامبر به عنوان قرآن می‌فرماید، فقط وحی است و چیزی غیر از آن نیست طبق این دو احتمال آیه منافاتی با مدعای ما ندارد.ثالثا: مرجع ضمیر، «ما ینطق» باشد و شامل کلیه چیزهایی شود که پیامبر می‌فرماید یعنی تمام کلمات پیامبر فقط وحی است و غیر از آن چیزی نیست.این احتمال اولاً از جهت ادبی درست نیست چون ما، مای مصدریه نیست بلکه مای نافیه است و ثانیاً برداشت نطق کلی از آیه خلاف ظاهر است چون برداشت معنای کلی در جایی است که هیچ راهی نداشته باشیم در حالی‌که این مورد چنین نیست و احتمال اول و دوم ظاهرِ ظاهر است. البته نمی‌گوئیم این احتمال کلاً منتفی است بلکه می‌گوئیم دو احتمال دیگر (البته احتمال دوم هم مقداری خلاف ظاهر است) نسبت به این احتمال اقرب است.

صرف نظر از این دو اشکال می‌گوئیم سلمنا ضمیر به مطلق نطق پیامبر می‌خورد یعنی نطق پیامبر لیس إلا وحیٌ یوحی ولی ما در کلمه وحی تصرف می‌کنیم و می‌گوئیم در مسئله تشریع همین که پیامبر کانَ مسدداً مؤیداً موفقاً باشد از مصادیق وحی است لذا

خداوند در ادامه می‌فرماید «عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوَی»(نجم/۵) که در تفاسیر این تعبیر را به جبرائیل معنا کرده اند.(مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج۹، ص: ۲۶۲.)

در توضیح باید بگوئیم گاهی اوقات اطلاق وحی در خصوص مسائلی است که از جانب جبرائیل و به عنوان القرآن آورده می‌شود کما این‌که در قرآن کریم خداوند می‌فرماید «وَ ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُکَلِّمَهُ اللَّهُ إِلاَّ وَحْیاً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَوْ یُرْسِلَ رَسُولاً فَیُوحِیَ بِإِذْنِهِ ما یَشاءُ إِنَّهُ عَلِیٌّ حَکِیم».(شوری/۵۱)در این آیه کلمه وحی در مقابل من وراء حجاب و شق سوم قرار گرفته اما در آیه محل بحث همه‌اش مربوط به خدای تبارک و تعالی است یعنی تشریع پیامبر از روی هوا نبوده بلکه بواسطه قوه‌ای بوده که خداوند در او قرار داده‌است.

اشکال دوم

در قرآن کریم وارد شده «ما یَکُونُ لی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسی»(یونس/۱۵) و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می‌شود، کسانی که ایمان به لقای ما (و روز رستاخیز) ندارند می‌گویند: «قرآنی غیر از این بیاور، یا آن را تبدیل کن! (و آیات نکوهش بتها را بردار)» بگو: «من حق ندارم که از پیش خود آنرا تغییر دهم؛ فقط از چیزی که بر من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم! من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از مجازات روز بزرگ (قیامت) می‌ترسم یا «وَ کَیْفَ تَصْبِرُ عَلی ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرا»(کهف/۶۸) و چگونه می‌توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی شکیبا باشی؟!(**مکارم**، ترجمه قرآن،۱۳۷۳: / ۲۱۰/۳۰۱)

پاسخ ازاین آیات

اولاً این آیات می‌فرماید پیامبر حق تصرف در آن‌چه از سمت خداوند متعال و به واسطه جبرئیل به پیامبر می‌رسیده نداشته‌است. این‌که بعضی روشنفکران گفتند قرآن کتاب پیامبر است و الفاظش مال پیامبر است با صریح این قبیل آیات سازگاری ندارد. هیچ چیز قرآن حتی اعراب و جابجایی کلماتش از پیامبر نیست چون عنوان معجزه را دارد. ثانیاً اگر در مواردی پیامبر فرموده لا حرج لا حرج و تشریع کرد این من تلقاء نفسه نبوده‌است. من تلقاء نفسه یعنی آن‌چه که میل خودم هست را بیان کنم در حالی‌که بیان احکام به سبب قوه‌ای بوده که خدا در اختیار پیامبر قرار داده‌است.

اشکال سوم

ولایت در تشریع به این معناست که اینها مستقلاً بتوانند عمل کنند و اراده مستقل از خداوند داشته باشند.

پاسخ از این اشکال

این‌که راجع به حضرت زهرا (سلام الله علیها) دارد «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی یَغْضَبُ لِغَضَبِ فَاطِمَةَ وَ یَرْضَی لِرِضَاهَا(صحیفهٔ الإمام الرضا(ع)ص: ۴۵.)روی این مبناست که در مورد ائمه بگوئیم ما یریدون الا ما اراد الله. ائمه علیهم السلام در امور دین و شریعت به میل نفسانی‌شان عمل نمی‌کردند. درست نیست راجع به حضرت زهرا (سلام الله علیها) که افراد می‌آمدند خدمت ایشان مسئله سؤال می‌کردند و ایشان تمام را جواب می‌دادند بگوئیم ایشان این سوالات را قبلاً از امیرالمؤمنین یا از پیامبر سوال کرده بود. خصوصاً طبق روایتی که می گوید «نحن حجج الله علیکم و اُمُّنا فاطمهٔ حجهٔ الله علینا»(الانتصار، ج ۷، ص ۲۳۷.) معلوم می‌شود این قوه در خود فاطمه زهرا هم بوده‌است.بله حضرت زهرا ولایت در حکومت و امامت نداشته اما با قطع نظر از این امر، بقیه امور مانند عصمت را داشته‌است. یک معنای عصمت این است اگر فرد در احکام و مسائل دینی جوابی داد صحیح است. معنای دیگر عصمت این است که هر چه از خدا گرفته درست بیان می‌کند یعنی مسئله تشریع را می‌شود توسعه داد. در روایت است که امیرالمؤمنین خدمت پیامبر می‌رفت و مطالبی را از ایشان می‌گرفت. بعد که می‌آمد فاطمه به او خبر می‌داد که پدر من این را به شما گفت. امیرالمؤمنین به پیامبر عرض کرد که من تعجب می‌کنم که فاطمه اینها را از کجا خبر دارد؟ طبق این ملاک در مورد حضرت زینب و حضرت معصومه (علیهما السلام) هم می‌توان گفت این قوه وجود داشته‌است. چرا بگوئیم اینها مثل مردم معمولی جاهل جاهل بودند و النهایه یکی دو مسئله از پیامبر شنیدند و بیان کردند. آیا این فضیلت می‌شود؟ چه اشکالی دارد بگوئیم اینها موجودات خاصی هستند و معنای «لا یقاس بنا احد» همین است.

این‌که زیارت حضرت فاطمه معصومه (ع)سبب وجوب بهشت است امری سطحی و کمی نیست. یا این‌که امام رضا می‌فرماید کسی که خواهر من را زیارت کند کمن زارنی، یعنی کمن زارنی فی الثواب؟ اگر فی الثواب هم باشد سؤال این است که به چه ملاکی ثواب این زیارت با ثواب زیارت امام معصوم یکی است؟ معلوم می‌شود که خدا به اینها یک جلالت ذاتی داده و اراده کرده داده، ما هم حق نداریم بگوئیم خدا چرا پیامبر را پیامبر قرار داد و دیگری را پیامبر قرار نداد، اینها به ما ارتباطی ندارد، خدا این جلالت ذاتی را به اینها داده‌است.

اشکال چهارم

این‌که در آیه شریفه وارد شده(قل لا أَقُولُ لَکُمْ عِنْدی خَزائِنُ اللَّهِ وَ لا أَعْلَمُ الْغَیْب»(انعام/۵۰)دلالت می کند رسول و به تبع ائمه به لوح محفوظ و علم غیب واقف نبودند لذا تشریع نسبت به آن‌ها معنا ندارد.

پاسخ از این نقد

اولاً این تعابیر در این جهت است که مردم قائل به الوهیت پیامبر نشوند و ثانیاً در این‌که تمام علم خدا در نزد احدی غیر از خدا نیست تردیدی نیست و مسلماً یک سری علوم از جمله علم به قیامت یا علم به زمان ظهور را غیر از خدا احدی حتی نبیّ اکرم و امام زمان (علیه السلام) نمی‌دانند لذا در روایات ظهور به قیامت تشبیه شده که بَغْتَةً است. یکی از مصادیق خزائن الله که در آیه ذکر شده علم به قیامت و علم به ظهور است و هیچ کس اینها را نمی‌داند.

لذا اهل‌سنت یا وهابیّت اصلاً نفهمیدند که امامیّه چه می‌گوید؟ ما نمی‌گوئیم پیامبر تمام آنچه که خدا می‌داند را می‌داند. با جمع‌بندی آیات قرآن معلوم می‌شود یک‌سری علوم مختصّ به خدای تبارک و تعالی است. در مرحله بعد خداوند یک دایره وسیعی از این علم را در اختیار پیامبر و ائمه قرار داده که در اختیار احدی قرار نداده‌است

اشکال پنجم–آیا فقیه می‌تواند یک حکم موقّتی را تشریع کند یا نه؟

- ائمه مشرّع‌اند با این فرق دارد. به این معناست که امام(علیه السلام) یک حکمی را دائماً و للجمیع و إلی یوم القیامهٔ می‌خواهد تشریع کند، یعنی همانطوری که رسول خدا(ص) ،تشریع داشت امام معصوم هم دارد و آنجا بحث می‌کنیم آیا این منصب به فقیه می‌رسد یا نه؟ قطعاً این منصب به فقیه نمی‌رسد برای اینکه از مقوّمات مشرّعیّت و شارعیّت این است که آن شارع شارعٌ لجمیع الناس باشد إلی یوم القیامهٔ باشد، بالأخره کسی که می‌خواهد یک حکمی را تشریع کند قبلش باید یک چنین منصبی داشته باشد، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) نبیٌ خاتمٌ رسولٌ لجمیع الناس و ما أرسلناک إلا کافهً للناس إلی یوم القیامهٔ، می‌تواند یک حکمی هم تشریع کند برای همه‌ی بشر تا روز قیامت به عنوان حکم دائمی. ائمه ما علیهم السلام هم این جهت در آنها بوده یعنی امیرالمؤمنین امامٌ لجمیع الناس حتّی بعد الحیاهٔ إلی یوم القیامهٔ، امام حسن(علیه السلام) امامٌ لجمیع الناس إلی یوم القیامهٔ، این منصب این اقتضا را دارد که یک حکمی را به عنوان دائم تشریع کند ولی فقیه چنین خصوصیتی ندارد بلکه فقیه مربوط به زمان خودش است و بعد از زمان خودش، حالا در برخی از شرایط می‌شود بقای بر او مطرح کرد علی ایّ حال این نمی‌تواند ،فقیهٌ لجمیع الامهٔ إلی یوم القیامهٔ نیست که بخواهد یک حکم دائمی تشریع کند
- اگر فقیه مثلاً تشریع کند وجوب مالیات را، غیر از بحث خمس و زکات و ... بفرماید بر مردم واجب است که اینقدر مالیات بدهند، این اولاً حکمش موقتی است یعنی آنچه که فقیه انجام می‌دهد ما می‌گوئیم این تشریع است ولی تشریع موقّتی است و ثانیاً منوط به وجود مصلحت است، مادامی که مصلحت وجود دارد باید این کار انجام شود (جواد فاضل لنکرانی، امامت درقران جلسه ۱۸–۳۰اردیبهشت۱۳۹۳)

۵. ادله روایی

۵/۱ روایات تفویض

یکی دیگر ازدلایل مشرع بودن ائمه (ع)روایاتِ تفویض است. در این روایات وارد شده که «ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَ الْأُمَّةِ لِيَسُوسَ عِبَادَه»(کلینی، الکافی بی تا: ۱/ ۲۶۵)خدای تبارک و تعالی امر دین یعنی تشریع و بیان احکام اعم از واجب، حرام، مستحب و مکروه و امر امت یعنی مسئله حکومت را به پیامبر تفویض کرده‌است. واضح است که تفویض در مورد واسطه بودن بین خداوند متعال و مردم معنا ندارد چون این عمل تحت عنوان «الَّذينَ يُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللَّه»(احزاب، ۳۹.) قرار می‌گیرد بلکه تفویض مقامی بسیار بالاتر از تبلیغ و همان تشریع در احکام است. مؤید دیگر برای وجود مقام تشریع، روایاتی است که در آن خدا امر دین (تشریع) و دنیا (حکومت) را در اختیار اینها قرار داده‌است. کسانی که دنبال دلیل می‌گردند برای این‌که در اسلام ما حکومت داریم یا نداریم، یکی از بهترین دلایلش تعبیر «فوّض إليه أمر الدين و الدنيا» است.

البته لازمه قائل شدن مقام تشریع برای پیامبر این نیست که بگوئیم خدا از ابتدا هیچ تشریع نداشت و گفت هر چه شما دل‌تان می‌خواهد انجام دهید. نه! خدا هم تشریع کرد ولی مواردی که رسول خدا به عنوان پیامبر لازم دانسته را، حلال یا حرام کرده‌است. یکی از توجیهاتی که در روایت «حَلَالَ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَة»صفار،بصائر الدرجات :بی تا: ۱/ ۱۴۹.) وجود دارد این است، در حکم پیامبر هم مانند حکم الهی اصلاً تردیدی وجود ندارد که إلی یوم القیامه است. البته مشهور حلال محمدٍ را به آنچه که پیامبر از ناحیه خدا به عنوان حلال یا حرام بیان کرده برمی‌گردانند ولی این احتمال خلاف ظاهر است.

۱/۱/ ۵ –اضافه شدن دو رکعت به نمازهای چهار رکعتی

از دیگر مواردی که در روایات تفویض وارد شده، اضافه شدن دو رکعت به نمازهای چهار رکعتی و... توسط پیامبر است. البته موارد زیاد است لذا کلامی که برخی بزرگانی می‌گویند این از قبیل مسئله تبلیغ در احکام است و اگر هم موردی بوده اولا محدود است و ثانیا خدا متعال بعداً اینها را مجدداً تأیید کرده‌است.

نقد این بیان

برخی دیگر در مقام اشکال می‌گویند در دنباله روایاتی که پیامبر دو رکعت نماز اضافه کرد، فرموده «فأجازه الله عزوجل ذلک» یعنی ولو تشریع مستقل بوده ولی به اجازه خدای متعال انجام شده‌است.

جواب این است که فأجازه الله تنفیذ نیست بلکه تأکید است چون وقتی این اختیار را داشتند نیاز به أجازه الله ندارد. خدا اختیاری به اینها داده و اینها هم از اختیارشان استفاده کردند. بحث ولایت در تشریع مانند آیاتی است که می‌گوید علم غیب را فقط خدا می‌داند. در مقابل آیات دیگر می‌گویند به اذن خدا، آنهایی که مرضیّ خدا هستند نیز علم غیب دارند که مصداقش پیامبر و ائمه هستند. این هم همینطور است.

۵/۱/۲–اعطای مقام مسدد به ائمه(ع)

تعبیر دیگر در روایات تفویض «**فَمَا فَوَّضَ اللَّهُ إِلَى رَسُولِهِ ص فَقَدْ فَوَّضَهُ إِلَيْنَا**» است یعنی مقام مسدد بودن و قوه‌ی تشخیص ملاکات توسط خداوند به ائمه نیز اعطا شده‌است لذا می‌توانند بفهمند چه چیز حلال و چه چیز حرام است؟ چه چیز واجب و چه چیزی مکروه است؟ چه چیز مستحب و چه چیزی باطل است؟ روایات زیادی که از ایشان به ما رسیده و مشتمل بر قاعده فقهی و یا حکم است، بر همین وزان می‌باشد. بله در روایات وارد شده که این حکم یا قاعده در قرآن هم وجود دارد ولی به این معنا نیست که اینها مبلغ آن حکم بودند بلکه به جهت وجود قوه درک ملاک حکم که توسط خداوند به آن‌ها اعطا شده می‌توانستند بفهمند ملاکی که در آیات وجود دارد با کدام حکم مرتبط است؟

۵/۱/۳–امر و نهی رسول خدا از جهت ملاک با امر و نهی خدا یکی است

تعبیر دیگر در روایات تفویض «**فَوَافَقَ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ ص أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَهْيُهُ نَهْيَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ وَجَبَ عَلَى الْعِبَادِ التَّسْلِيمُ لَهُ كَالتَّسْلِيمِ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى**» است. این تعبیر یعنی امر و نهی رسول خدا از جهت ملاک با امر و نهی خدا یکی است پس همان‌طور که تسلیم نسبت به امر و نهی خدا واجب است، تسلیم نسبت به امر و نهی رسول هم مستقل است. اگر پیامبر فقط مبیّن یا واسطه‌ی در ابلاغ احکام باشد تسلیم مستقل معنا ندارد.

۵/۲ نفس پیامبر دارای قوه قدسیه است

دومین روایت حدیثی است که مضمونش این است که خداوند یک قوه‌ی قدسیه‌ی الهیه در نفس مبارک پیامبر قرار داده‌است و ایشان مبتلا به خطا نمی‌شود.

«**إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ مُسَدَّداً مُوَفَّقاً مُؤَيَّداً بِرُوحِ الْقُدُسِ لَا يَزِلُّ وَ لَا يُخْطِئُ فِي شَيْءٍ مِمَّا يَسُوسُ بِهِ الْخَلْقَ**» است. یعنی خدای تبارک و تعالی یک قوه‌ی قدسیه‌ی الهیه در نفس مبارک پیامبر قرار داده‌است و ایشان مبتلا به خطا نمی‌شود. به عبارت دیگر خدی متعال آن‌چه به عنوان ملاک احکام در نزدش است را در نفس مبارک پیامبر قرار داده‌است چون یسوس اعم از احکام و مسائل حکومت است یعنی تدبیر خلق این است که احکام را در معاملات، روابط یا امور اجتماعی بیان کند نه این‌که فقط مسئله حکومت باشد.

شاهد دیگر بر وجود این منصب برای پیامبر آیه ۷سوره حشر است. در ذیل این آیه روایتی از عبدالله بن مسعود وارد شده که او گفت چرا کسی را که خدا او را در قرآن لعن کرده را لعن نکنم و مقصودش الواشمه و المستوشمه (خالکوب) و الواصله و

المستوصله (کسی که موهایی را به موی زن‌ها وصل می‌کردند) است. زنی آنجا این مطلب را از عبدالله بن مسعود شنید و رفت یک دور قرآن را خواند پس دوباره نزد ابن مسعود بازگشت و گفت من دیروز تمام قرآن را خواندم اما لعن واشمه را در آن ندیدم. عبدالله بن مسعود گفت اگر درست خوانده بودی پیدا می‌کردی. گفت کجای قرآن؟ گفت قرآن فرموده ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و پیامبر خدا فرمود واشمه و مستوشمه مورد لعن خداست (مفاتیح الغیب، ج۱۲، ص: ۵۲۷.) به نظر میرسد آیه، ظهور در این دارد که آنچه رسول به عنوان خودش بیان می کند را تبعیت کنید نه به عنوان مبلغ عن الله.

تحلیل وبررسی روایت

از همین دلیل استفاده می‌شود تسدید نسبت به ائمه تعیین دارد و تعدی پیدا نمی‌کند یعنی اگر فقیهی مانند امام (رضوان الله تعالی علیه) قائل به ولایت مطلقه فقیه شد در این مورد قطعاً می‌گویند این تأیید و تسدید فقط مختصّ پیامبر و مختص ائمه معصومین است. بله در برخی موارد افراد سوال می‌پرسیدند و حضرت می‌فرمود صبر کنید تا وحی نازل شود. اولاً این مسئله در سیره و زندگی ایشان فراگیر نبوده و ثانیاً بخاطر این بوده که مردم بدانند ایشان رسول از ناحیه خداوند متعال است و این مطالب را می‌فرمایند تا جریان حضرت عیسی پیش نیاید. خداوند متعال هم که در قرآن کریم می‌فرماید «**وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ**»(اعراف، ۱۸۸) به جهت نفی علم غیب نیست بلکه به این خاطر است که اگر پیامبر در هر مسئله‌ای می‌خواست روی علم غیبش عمل کند مردم بلا فاصله قائل به الوهیت او می‌شدند.بهترین نمونه برای عدم لزوم نزول وحی در احکام، قضیه اعمال منا است که برخی گفتند ما باید ابتدا رمی می‌کردیم ولی قربانی کردیم و باید ابتدا قربانی می‌کردیم ولی حلق کردیم. پیامبر بلا فاصله فرمودند لا حرج لا حرج. مراد از لا حرج در اینجا قاعده لا حرج نیست بلکه مراد لا بعث است.

۵/۳ روایت سوم

سومین روایت از موافقین مشرع بودن ائمه ارائه نموده اندحدیث است از امام صادق(ع) که.محمد بن مسلم می‌گوید به امام صادق عرض کردم «إِنَّا نَجِدُ الشَّيْءَ مِنْ أَحَادِيثِنَا فِي أَيْدِي النَّاس» گویا این مورد تعجب محمد بن مسلم بوده‌است. می‌گوید برخی احادیثی که از شما صادر می‌شود را در کلمات اهل‌سنت می‌بینم و آنها هم نقل می‌کنند. «فَقَالَ لِي لَعَلَّکَ لَا تَرَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَنَالَ وَ أَنَال» فرمود محمد بن مسلم قبول نداری پیامبر تا توانسته و قدرت داشته مطالب را بیان فرموده‌است (أنال و أنال هر چند به معنای بخشش است اما در اینجا کنایه از کثرت است) و بنای پیامبر بر این نبوده که این مقیّدات و مخصصات را از عموم مردم مخفی نگه دارد. «ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ وَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِه» این عبارت مثل این است که من بگویم این آقا فلسفه بلد است، هیئت است، فقه بلد است به عبارت دیگر مقصود این است که پیامبر چیزی از گذشته و آینده و یمین و یسار

باقی نگذاشت و همه را بیان فرمود.اما مسئله اصلی این است که حضرت در ادامه می‌فرماید «وَ إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ عِنْدَنَا مَعَاقِلُ الْعِلْمِ» در نز ما اهل‌بیت معاقل علم است یعنی علم در پیش ما زانو زده‌است. «وَ ضِيَاءُ الْأَمْرِ» چراغ امر دست ماست یعنی کدام حرف درست و کدام اشتباه است، کدام مطلب را پیامبر فرمود و کدام را پیامبر نفرموده دست ماست. «وَ فَصْلُ مَا بَيْنَ النَّاس» مراد از فصل، فصل خصومت نیست بلکه منظور این است که ما می‌توانیم در بین کلمات رایج بین مردم بفهمیم کدام کلام رسول خداست و کدام کلام رسول خدا نیست(بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج۱، ص: ۳۶۵ و مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج۱۷، ص: ۳۳۹.)

۵/۳/۱–عدم بیان احکام در زمان پیامبر (صلوات الله علیه و آله) چند علت دارد:

الف:زمان، اقتضای این‌که پیامبر برای مردم همه‌ی مطالب بیان شده توسط امیرالمؤمنین تا امام عسکری (علیهم السلام) را بیان کند، نداشته چون این زمان با مقایسه زمان حیات رسول خدا زمانی زیادی است.

ب:در زمان پیامبر مسئله جنگ‌ها مطرح بود ولی در زمان ائمه ما غالباً این مسئله مطرح نبود.

ج: «أنال و أنال و أنال» کنایه است و دلالت بر امری کلی ندارد یعنی عبارت می‌گوید پیامبر از کلمات خودش به مردم زیاد بخشیده نه این‌که همه را بیان کرده باشد.

ه: بسیاری از مطالبی که ائمه مطرح فرمودند در جواب سؤال‌هایی بوده که رُوات می‌کردند و این سؤال‌ها در زمان پیامبر مطرح نبود.

البته در میان عموماتی که از پیامبر صادر شده می‌توانیم بگوئیم بسیاری از مخصصات و مقیّدات را خود پیامبر بیان فرموده ولی باز هم نمی‌توانیم بگوئیم همه مقیّدات و مخصصات را پیامبر بیان کرده‌است. برای نمونه وقتی به بحث حج خصوصا با دید فقه مقارنی مراجعه می‌کنیم اولاً می‌بینیم احکام حج بر وفق مذهب اهل بیت از عصر امام باقر و بعد از ایشان در عصر امام صادق (علیهماالسلام) بیان شده‌است که در کلام پیامبر نیست.[شاهد بر این مطلب روایتی است که در آن زراره خطاب به امام صادق (علیه السلام) عرض می‌کند فدایت شوم! چهل سال است که درباره حج از تو می‌پرسم و به من، فتوا می‌دهی! فرمود: ای زراره! خانه‌ای که از دو هزار سال پیش از آدم علیه السلام ، حج [و زیارت] می‌شده، می‌خواهی مسائل آن، در چهل سال تمام شود؟ (من لا یحضره الفقیه، همان:۵۱۹/۲) ثانیاً اختلاف زیادی در احکام حج بین فقه ما و فقه اهل سنت وجود دارد. اما مقصود از آنچه در روایت حجۀ الوداع وارد شده که پیامبر همه چیز را بیان کردند این است که یکی از امور مهم مسئله امامت کبرویاً و صغرویاً است یعنی اعتقاد به امامت و رجوع به آن از اموری است که «یقربکم إلی الجنۀ و یبعدکم من النار».

اما از طرف دیگر اگر بگوئیم همه آنچه در کلمات ائمه معصومین آمده، در کلام رسول خدا هم وجود دارد، نتیجه‌اش غیر از تخصیص، اکتشاف و تبیین چیز دیگری نیست به این بیان که تمام آنچه ائمه فرمودند صد حکم است که تمامشان اعم از عمومات و مخصصات توسط پیامبر هم بیان شده اما کسی ضبط نکرده‌است و کلام ائمه کشف از ذکر ورود خاص بعد العام یا متصلاً بالعام دارد. لذا احتمال نسخ به طور کلی از بین می‌رود.

ثمرات مشرع بودن ائمه (ع)

افزایش دایره معرفتی در اعتقاد به امامت

از ثمرات مشرع بودن ائمه افزایش دایره معرفتی در اعتقاد به امامت ائمه معصومین (علیهم السلام) است. هر چند ولایت معنوی حضرات معصومین (علیهم السلام) امری مسلم است و لذا برخی از بزرگان و علما دایره‌ی معرفتی را در همین ولایت منحصر کرده‌اند معرفت به ولایت ائمه در حکومت، یعنی این‌ها تنها گروهی هستند که قابلیت برای حکومت برای بشر دارند، یک مرتبه بالاتر است؛ چون حکومت ابتدائاً مال خداوند است و بعد از خدای متعال و به اذن خدا برای رسول خدا و بعد برای امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین است(.لنکرانی همان)

یکسان بودن درک ملاکات واحکام درائمه(ع)

امام خمینی (ره) به درستی غدیر را به باب حکومت بردند و به نظر میرسد ایشان مبدع این مرتبه از ولایت برای معصومین هستند. در زمان غیبت هم می‌گوئیم ادله دلالت می‌کند بر این‌که فقیه جامع الشرایط جای امام معصوم در حکومت می‌نشیند.مرتبه دیگر اعتقاد به ولایت ائمه (ع) در تشریع است نه این‌که فقط مبیّن احکام باشند؛ یعنی معتقد باشیم از ناحیه خدای تعالی قوه‌ی قدسیه الهیه که به وسیله آن احکام و ملاکاتش برایشان روشن بوده در اختیارشان گذشته شده‌است. لذا اگر تعارض ظاهری بین دو کلام از معصومین وجود داشت هیچ وقت نمی‌گوئیم مثلا بین قول امیرالمؤمنین و قول امام هادی (علیهماالسلام) تهافت تباینی وجود دارد یا قول یکی بر قول دیگری مقدم می‌شود، یا این‌که بگوئیم چون این روایت از نبی اکرم(ص) و آن روایت از امام معصوم (ع) صادر شده، پس روایت نبوی مقدم بر روایت غیر نبوی است؛ چون قوه‌ی درک ملاکات و بیان احکام در همه این‌ها یکسان قرار داده شده‌است. این مطلب از معجزات یا کرامات و یا از مختصات امامیّه است که بین امام اول و امام آخر کلامی مقابل یکدیگر وجود ندارد، چون آن قوه، قوه‌ی واحده مشترک بین همه این‌هاست.

فرق بین مبلغ بودن ومشرع بودن در معرفت

علاوه بر این، اگر قائل به ولایت در تشریع برای امام شویم، فرق بسیار زیادی از لحاظ معرفتی با امامی که تنها مبلغ است پیدا می‌کند. این‌که وارد شده «عرّفنی حجّتک» یا «زار عارفاً بحقّه» به این معنا نیست که نام و نام پدر آن حجت را بدانیم و حجت را بشناسیم بلکه یک وجه شناخت اعتقاد به ولایت در تشریع‌شان است. پس ضمن این‌که این مسئله در فقه و اصول آثار زیادی دارد از لحاظ معرفتی نیز بسیار مهم است و واقعاً اگر انسان دقت و غور کند هیچ چیزی ضروری‌تر و بالاتر از معرفت امام (علیه السلام) نیست.

آشکار شدن معرفت امام در بحث قیامت صراط

یکی از آثار معرفت صحیح از امام در اعتقادات آشکار می‌شود. در مباحث قیامت و بحث صراط، همه اختیاردار صراط امامت است. در دنیا تشریع در اختیار اینهاست و همچنین در تکوین به اذن الله می‌توانند تصرف کنند. در آخرت مسئله میزان مربوط به اینهاست. سرّ این‌که بسیار روی مسئله امام شناسی تأکید شده همین مطالب است یعنی دنیا، دین، عُقبی و آخرت انسانها به ائمه گره خورده‌است لذا هر چه انسان امام و امامت را بشناسد به عمق بیشتری از دین می‌رسد.باید توجه داشت این مسائل این‌طور نیست که بگوئیم خدا تشرفاً و تفضلاً فرموده اولاد پیامبر را به عنوان امام قبول کنید؛ بلکه به خاطر خصوصیات ذاتی است که خدا در این‌ها قرار داده‌است و لذا این‌که می‌فرمایند (إنّا أهل بیت لا یقاس بنا أحد) (موسوی،تعلیقهٔ علی معالم الأصول ۱۴۲۷: ۵ /۴۴۹)(معانی الأخبار: ۵۶)(مجلسی، بحار الأنواربی تا: ۲۲/ ۴۰۷/ ۲۲)یک وجهش همین است. اینها ولایت در حکومت، تشریع و تکوین دارند که ولایت در تکوین تقریباً مورد قبول جُلّ بزرگان، فقها و مفسران امامیه است.

ثمره مشرع یا مبین بودن ائمه

بحث تفویض در تشریع با قطع نظر از ثمراتی که در فقه و اصول دارد، بحث اعتقادی و کلامی مهمی است. شاید کسی سؤال کند مشرع و مبین بودن ائمه عملاً برای ما فرقی ندارد چون در هر دو صورت قول ایشان برای ما حجّیت دارد و در نتیجه می‌تواند نسبت به ادله دیگر تأثیرگذار باشد.

اولاً در بحث کلامی ابتدا باید به این دعا اشاره کنیم «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَکَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِیَّکَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی رَسُولَکَ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی رَسُولَکَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَکَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَکَ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی»(بروجردی، تفسیر الصراط المستقیم، ۱۴۱۶ :۲۸۳/۳(مجلسی،بحارالأنواربی تا: ۵۲ / ۱۴۶)هر چند شناخت حجت به این معنا که اسم خودش و پدرش را بدانیم یا این‌که در چه تاریخی متولد و در چه تاریخی شهید شده و یا چند روایت از او داریم بخش کمی از معرفت حجت است ولی واقع این است که خودِ شناخت حجّت خیلی موضوعیت دارد به این بیان که بدانیم امامی که به

او معتقد هستیم چنین وجود شریفی است، امامی است که گناه و خطا نمی‌کند، علم به گذشته و آینده دارد، قدرت و صلاحیت تشریع هم دارد.هر چند گاهی اوقات بعضی از اصحاب از ائمه می‌پرسیدند که این مطلب را از کجای قرآن می‌گوئید؛ اما در اکثر موارد هیچ راوی نمی‌پرسد این حرفی را از کجا می‌زنید؟ در روایات یک جا نداریم که راوی به امام عرض کند حرفی که می‌زنید صحیح نیست یا در آن تردید داشته باشد. به همین جهت در اکثر یا جلّ روایات با موضوعات مختلف، وقتی راوی سؤالی می‌پرسید و امام جواب می‌داد کلام او را مانند وحی قبول می‌کردند که از همین رفتار، می‌توان عصمت ائمه را نتیجه گرفت. لذا این‌که بعضی‌ها می‌گویند ائمه ما انسان های منزهی بودند و مسئله عصمت چیزی است که به سبب غُلات به وجود آمده‌است چون در روایات اصلاً قول به عصمت توسط راوی برای اینها مطرح نشده، حرف بی اساسی است.

ثانیاً بر این مبنا این ثمره عملی هم مترتب است که دیگر مجالی برای دوران بین نسخ و تخصیص باقی نمی‌ماند و تماماً عنوان مخصص یا مقید را پیدا می‌کند؛ به این بیان که عامی در زمانی وارد و به حسب ظاهر اراده هم شده، ولی به حسب واقع مراد جدّی، خاص بوده و به سبب وجود مصلحت توسط خدای تبارک و تعالی یا رسول خدا بیان نشده‌است. در ادامه کلمات ائمه به عنوان کاشف از مراد جدّی خداوند متعال و پیامبر است پس منافاتی ندارد که شارع قبلاً به آن تصریح نکرده باشد و مثلاً برای امیرالمؤمنین بیان نشده باشد و یا حتی بیان شده ولی به علتی از بین رفته باشد. ائمه به سبب وجود آن قوه که در اختیار داشتند در زمان خاص، اقدام به بیان احکام می‌کردند. البته این مبنا با عبارت «أنال و أنال و أنال» که نسبت به پیامبر نقل شده منافات ندارد چون این عبارت می‌گوید پیامبر تا توانستند فرمودند اما دلالت ندارد همه را فرموده باشد پس امکان دارد خیلی از مقیّدات را نفرموده باشد.اما طبق قانونی که به احتمال قوی مشهور به آن قائل هستند اگر گفتیم ائمه مبین هستند یا باید بگوئیم کلمات ایشان قبل وقت عمل وارد شده که باید قائل به نسخ شویم چون در نسخ می‌گوئیم این بیان، انتهاء زمان حکم قبلی است. در این صورت نسخ قابل التزام نیست و وجود این مقدار نسخ صحیح نیست.و یا اگر گفتیم ایشان نقش مبین دارند و کلماتشان بعد از وقت العمل وارد شده پس کشف از وجود این مقیّدات و مخصصّات در کلام خداوند یا پیامبر می کند که آنها به علل از بین رفته‌است، این اشکال پیش می‌آید که مخصصات وارد شده در کلام پیامبر که همراه با عمومات و قبلاً بیان فرموده کجا رفته‌است؟ بله امکان دارد اگر پانصد مقید باشد حداکثر صد تا دویست تا از بین می‌رود ولی اگر بگوئیم اکثر اینها ذکر شده ولی از بین رفته نمی‌شود به آن ملتزم شد..

رویکرد مختار

آیات و روایاتی که بر وجود منصب تشریع برای رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) در کنار منصب نبوت، حکومت، قضاوت و بیان احکام داشت را بیان گردید این ادله می‌گویند ایشان در رابطه با کلیه احکام مقام تبیین و ابلاغ، و نسبت به پاره‌ای از احکام منصب

تشریع استقلالی را داشتند. بنابر آنچه در روایات آمده بود منصب تشریع به برکت آن قوه قدسیه الهیه که سبب می‌شد ایشان بتواند ملاکات احکام را به همان ملاکی که نزد خدای تبارک و تعالی است اعم از وجوب، استحباب، کراهت و حرمت را درک کرده و لذا بتواند احکام زیادی (مثل حدیث مناهی یا روایاتی از قبیل لاضرر و لاضرار در معاملات) را جعل کند. در نتیجه انحصار تشریعات پیامبر در فرض النبی صحیح نیست.در مرحله بعد با همین ادله معتبر یا از راههای دیگر مثل ضمیمه کردن روایاتی که ائمه فرمودند «ما فوض إلی النبی فهو مفوض إلینا» مقام تشریع برای ایشان هم ثابت می شود یعنی خداوند متعال منشأ جعل حکم و تشریع (درک ملاکات) را در اختیار ائمه هم قرار داده لذا اینها هم صلاحیت برای تشریع داشتند و در موارد زیادی تشریع هم کردند.

منابع

اصفهانی، محمد حسین کمپانی، **حاشیهٔ کتاب مکاسب** ،أنوار الهدی، قم – ایران، اول، ۱۴۱۸ ه ق

اصفهانی، حسین راغب، **مفردات ألفاظ القرآن،** دار العلم – الدار الشامیهٔ، لبنان – سوریه، اول، ۱۴۱۲ ه ق

احمد بن فارس بن زکریاء، معجم مقائیس اللغ ، ۀ دارالکتب العلمیه، قم، بی تا.

انصاری، مرتضی **فرائد الأصول** – قم، چاپ: نهم، ۱۴۲۸ ق.

بروجردی، حسین،**تفسیر الصراط المستقیم**،– ایران – قم، چاپ: ۱، ۱۴۱۶ ه.ق.

تبریزی، میرزا جواد، **دروس فی مسائل علم الأصول** – قم، چاپ: دوم، ۱۳۸۷ ش.

تونی، عبدالله ، **الوافیهٔ فی أصول الفقه** – قم، چاپ: دوم، ۱۴۱۵ ق.

جمال الدین احسن **منتقی الجمان:** ط/ مؤسسهٔ النشر الإسلامی– قم، سنهٔ ۱۳۶۲ ش.

جوهری، اسماعیل، **الصحاح تاج اللغهٔ و صحاح** العربیهٔ دار العلم للملایین، بیروت – لبنان، اول، ۱۴۱۰ ه ق

حسینی میلانی، سیدعلی، با پیشوایان هدای تگر ،چاپ اول، مرکز حقائق

اسلامی، قم، ب یتا.

خمینی، روح الله، **الرسائل** - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۰ ق.

خویی، سید ابو القاسم موسوی، **صراط النجاة** مکتب نشر المنتخب، قم - ایران، اول، ۱۴۱۶ ه ق

.....مصباح الأصول - قم، چاپ: پنجم، ۱۴۱۷ ق

زکی عبد البر، محمد، **تقنین اصول الفقه**،چاپ اول، قاهره، مکتبة دار التراث، ۱۴۰۹ ه ق

صفار، محمد بن حسن، **بصائر الدرجات فی فضائل آل محمّد صلّی الله علیهم**، ۱جلد، مکتبة آیة الله المرعشی النجفی - ایران ؛ قم، چاپ: دوم، ۱۴۰۴ ق.

صدر، سید محمد باقر، **بحوث فی علم الاصول**، ناشر مؤسسه دایرة المعارف فقه اسلامی، ۱۴۱۷ هـ ق

طبرسی، فضل بن حسن، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، ناصر خسرو - ایران - تهران، چاپ: ۳، ۱۳۷۲ ه.ش.

طریحی، فخر الدین، **مجمع البحرین**، کتابفروشی مرتضوی، تهران - ایران، سوم، ۱۴۱۶ ه ق

طباطبایی، **محمدحسین، حاشیة الکفایة** - قم، چاپ: اول،

عراقی، ضیاءالدین، **الاجتهاد و التقلید** - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۸ ش.

علم الهدی، علی بن حسین، **الذریعة إلی أصول الشریعة** - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۶ ش.

فخر رازی، محمد بن عمر، **التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)**، دار إحیاء التراث العربی - لبنان - بیروت، چاپ: ۳، ۱۴۲۰ ه.ق.

فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، **تفسیر الصافی**، مکتبة الصدر - ایران - تهران، چاپ: ۲، ۱۴۱۵ ه.ق.

قرشی، سید علی اکبر، **قاموس قرآن**، دار الکتب الإسلامیة، تهران - ایران، ششم، ۱۴۱۲ ه ق

قمّی، صدوق، محمّد بن علی بن بابویه، **من لا یحضره الفقیه** دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، دوم، ۱۴۱۳ ه ق

کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، **الکافی** (ط - الإسلامیة) دار الکتب الإسلامیة - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق.

مکارم شیرازی، ناصر، **ترجمه قرآن**،دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی - ایران - قم، چاپ: ۲، ۱۳۷۳ ه.ش.

مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، **فرهنگ نامه اصول فقه** - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۹ ش.

مظفر، محمد رضا، **أصول الفقه** (با تعلیقه زارعی) - قم، چاپ: پنجم، ۱۳۸۷ ش.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان، تصحیح اعتقادات الإمامیة) چاپ او ل،کنگرهٔ شیخ مفید(، ق م، ۱۴۱۳ ق

مجلسی، محمدباقر ، **بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (علیهم السلام)**، دار إحیاء التراث العربی - لبنان - بیروت، چاپ: ۱.

موسوی قزوینی، علی، **تعلیقة علی معالم الأصول** - قم، چاپ: اول، ۱۴۲۷ ق.

نوری، حسین،**مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل**،مؤسسة آل البیت (ع)- قم، چاپ: اول، ۱۴۰۸ق.

واسطی، زبیدی، حنفی، محب الدین، سید محمد مرتضی حسینی، **تاج العروس من جواهر القاموس**، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت - لبنان، اول، ۱۴۱۴ ه ق.